

احمد محمدتیریزی

روزنامه‌نگار

سفرها معجزه می‌کنند. این را هر کسی که با عمق وجودش دل به سفر زده درک می‌کند. ما سفر می‌کنیم تا خودمان و جهان‌مان را از زوایای دیگری ببینیم. سفر می‌کنیم تا بتوانیم از منیت درون‌مان بیرون بیاییم و جهان را با نگاهی کل‌تر و کلان‌تر بنگریم؛ اگر سفرمان جز این باشد، دیگر نمی‌توان اسم سفر را بر رویش گذاشت. سفر برای تازه شدن روح، فکر و جان‌مان است. افرادی که دائماً در سفرند کمتر دچار منیت می‌شوند و کمتر روی افکار خودشان تعصب دارند. آدمی که دائم در حال جابه‌جایی است به مرور می‌فهمد که هیچ چیز مطلق و پایداری در جهان وجود ندارد. کسی که آدم‌ها و فرهنگ‌های مختلف را دیده و با طرز فکرهای گوناگون آشنا شده، دیر یا زود درمی‌یابد که او مرکز ثقل جهان نیست و دنیا فقط از منظر نگاه و تفکر او معنا پیدا نمی‌کند. انسان باید سفر کند تا بفهمد که مرکز دنیا نیست و جهان بر حول محور او نمی‌چرخد. با سفر می‌توان فهمید که خورشید بدون ما هم هر روز صبح طلوع خواهد کرد و مهتاب هر شب در آسمان خواهد درخشید؛ در چنین جهانی تنها وظیفه ما درک این زیبایی است. حال هر چه با سفر بتوانیم نشانه‌های عظمت و زیبایی جهان را ببینیم، بهتر قادر به درک زیبایی‌ها می‌شویم.

سفر از نوعی دیگر

فیلم در کنار نشان دادن تعارض و تضاد شخصیت‌ها، مخاطبش را با نوع خاصی از سفر هم آشنا می‌کند. سفر با کمپر یکی از گونه‌های جذاب مسافرت است و بیشتر زمان فیلم هم در کمپر ۳۰۳ دختر، که یک کمپر قدیمی اما باکیفیت است، می‌گذرد. بیننده فیلم علاوه بر آشنایی با شخصیت‌های فیلم، با سختی‌ها و زیبایی‌های سفر با کمپر هم آشنا می‌شود. این نوع از سفر در نگاه اول خیلی زیبا و جذاب به نظر می‌رسد ولی وقتی مجبور می‌شوید روزها و شب‌ها را در یک ماشین بگذرانید، متوجه سختی‌هایش هم خواهید شد. فیلم در نشان دادن این مورد خیلی موفق عمل کرده است. کارگردان در کنار روایت داستان و آشنا کردن مخاطب با شخصیت‌هایش، جزئیات سفر با کمپر را پیش چشمان بیننده می‌گذارد. چنین سوژه‌ای برای عاشقان سفر، مزیتی دوچندان دارد و به آنها نکات تازه‌ای می‌آموزد.

«۳۰۳» فیلمی انسانی که در جاده روایت می‌شود بعضی صحنه‌های فیلم به شکلی مستندگونه فیلمبرداری شده و انگار کارگردان دوربین به دست در شهرهای اروپایی می‌چرخد تا بیننده را با زیبایی‌های آن شهرها آشنا کند. دریا، جنگل، نشستن در غروب و پیاده‌روی در خیابان یک شهر غریب، همه جزو زیبایی‌های فیلم است که در سایه سفر کردن به دست می‌آید.

فیلم نگاهی نظاره‌گر به دختر و پسر و مسافرت‌شان دارد. کارگردان نمی‌خواهد تا با نزدیک شدن به یکی از شخصیت‌ها، جانب یکی از آنها را بگیرد بلکه بیشتر به دنبال روایت و داستان خودش است. برای کارگردان، آن یکی شدن پایانی باوجود تمام اختلافات، مهم است.

«۳۰۳» فیلمی انسانی است که در جاده‌ها روایت می‌شود. کارگردان با ساخت این فیلم به دنبال گفتن این جمله است که با وجود تمام تفاوت‌ها و اختلافات، باز هم می‌توان عاشق شد، فقط به شرطی که گوشه‌ای برای شنیدن و ظرفیتی برای پذیرش وجود داشته باشد. جان و جول با شناخت طرف مقابل‌شان در اصل در حال بهتر شناختن خودشان هستند. آنها با این شیوه بهتر می‌فهمند که از دنیا و آینده‌شان چه می‌خواهند و تکلیف‌شان با خودشان روشن‌تر می‌شود. کمپر و جاده، ظرفیت شخصیت‌های فیلم برای پذیرش را بالا می‌برد و این دقیقاً همان معجزه‌ای است که در طول سفر رخ می‌دهد.

سفر چیزی بیشتر از یک معجزه به دختر و پسر نشان می‌دهد. آنها در پایان سفر نکات مهمی را درباره زندگی و عشق درمی‌یابند. آنها حالا در زندگی‌شان چند قدم به پیش آمده‌اند و تمام آن را مدیون سفر با یک کمپر قدیمی هستند.

فیلم «۳۰۳» و روایت زیبایی‌های سفر با کمپر

می‌توان با سفر از تضاد به عشق رسید

تحمل یکدیگر

در ابتدای سفر شنیدن و تحمل نظر مخالف برای هر دو نفر سخت است. هر دو به سختی همدیگر را تحمل می‌کنند و تحمل شنیدن نظر مخالف را ندارند. محکم روی نظر خودشان پافشاری می‌کنند و می‌خواهند حرف خودشان را به کرسی بنشانند. دختر دانشجوی زیست‌شناسی است و پسر علوم سیاسی می‌خواند. علاوه بر تفاوت در رشته تحصیلی، دختر و پسر در مورد ایدئولوژی‌های سیاسی، نگاه به عشق و روابط انسانی، اختلاف‌نظرهای آشکاری دارند.

هرچه از آشنایی دختر و پسر می‌گذرد دامنه این اختلافات هم رو به بیشتر شدن می‌گذارد. بالاخره این جزئی از ذات آدمی است و هر کسی فکر می‌کند آن‌طور که او می‌اندیشد درست است. این دو نفر هم از این قاعده مستثنی نیستند و حتی کار به دعوا و پیاده کردن پسر از ماشین دختر می‌انجامد. اما وقتی دوباره به طور اتفاقی به همدیگر می‌رسند و سفرشان را ادامه می‌دهند، طی کردن جاده و مسیر کار خودش را می‌کند. آنها هرچه از مقصد اولیه‌شان دورتر می‌شوند، انعطاف‌پذیری‌شان بیشتر می‌شود. با گذشتن از مرز کشورهای مختلف، مرزبندی فکری‌شان نیز بازتر و گوش‌شان برای شنیدن شنوای‌تر می‌شود. هرچه در مسیر جلوتر می‌روند، در مورد مسائل مختلف پخته‌تر و بالغانه‌تر رفتار می‌کنند.

اما تمام بحث و جدل‌های این دو نفر در نهایت برای رسیدن به یک نقطه واحد است. آنها چالش‌های سختی با هم دارند ولی قرار است تمام این تضادها و چالش‌ها آنها را به هم نزدیک‌تر کند. به نوعی آنها از من درونی‌شان در پایان به یک ما می‌رسند و جای تمام این اختلافات را صمیمیت و عشق می‌گیرد.

سفر با کمپری قدیمی

هاینس وینگارتنر آلمانی بر اساس همین نظریه، فیلمی خوش‌ساخت و جاده‌ای به نام «۳۰۳» را ساخته است. فیلم با ترکیب دیالوگ‌های درخشان و مناظر دیدنی، مخاطبش را به سفری ۱۴۵ دقیقه‌ای می‌برد؛ سفری با دو شخصیت، یک کمپر قدیمی و گذر از چندین کشور به سمت مقصدی در غرب اروپا. دو جوان با عقایدی متضاد درباره سیاست، زندگی و عشق به طور اتفاقی با همدیگر آشنا و راهی سفر می‌شوند. این دختر و پسر قرار است با کمپر دختر از آلمان به اسپانیا بروند و در طول مسیر از بین چند کشور دیگر عبور کنند. اما این یک سفر معمولی برای هر دو نفر نخواهد بود، آنها در طول این سفر می‌خواهند به شناختی دوباره از خود و جهان‌شان برسند. در ابتدای سفر، هر دو شخصیت تصور نمی‌کنند این طی مسیر تا این اندازه برایشان چالش‌برانگیز و آموختنی باشد. دختر کمپر برادرش که از دنیا رفته را برداشته و می‌خواهد از آلمان به دیدار معشوقش در اسپانیا برود. پسر نیز قصد ملاقات پدرش در پرتغال را دارد و همین نزدیکی دو کشور، این دو را همسفر می‌کند. پسر به نام جان خیلی اتفاقی، دختر به نام جولی را در پمپ بنزین می‌بیند و وقتی می‌فهمد دختر تا نزدیکی‌های مرز خواهد رفت، خوشحال سوار کمپرش می‌شود. هر دو ۲۴ساله و دانشجوی هستند و نسبت به زندگی و مسائل مختلفش عقاید خودشان را دارند. پس از مدت کوتاهی که از آشنایی دختر و پسر می‌گذرد و گپ و گفت‌هایشان گل می‌کند، آنها درباره مسائل مختلف زندگی با هم صحبت می‌کنند و نظرات‌شان را می‌گویند.



کارگردان با ساخت این فیلم به دنبال گفتن این جمله است که با وجود تمام تفاوت‌ها و اختلافات، باز هم می‌توان عاشق شد، فقط به شرطی که گوشه‌ای برای شنیدن و ظرفیتی برای پذیرش وجود داشته باشد

